

بررسی تغییر عقیده آنتونی فلو از منظر موافقان و مخالفان

علی فتح طاهری،^۱ اسماعیل شرفی^{۲*}

۱. استادیار گروه فلسفه دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

۲. کارشناس ارشد فلسفه دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

(تاریخ دریافت: ۹۲/۱۲/۴؛ تاریخ پذیرش: ۹۳/۲/۹)

چکیده

آنتونی فلو، فیلسوف تحلیلی مشهور، پس از حدود ۶۰ سال تلاش برای انکار خدا، اعلام کرد که با تکیه بر اسناد و شواهد علمی، وجود خدا را پذیرفته است. به گفته او، چرخش وی در جهت عمل به این اصل اساسی رخ داده است: «پیرو دلیل باش، هرکجا که تو را راهنمایی کرد».

فلو در دوره الحاد با تأکید بر مسائلی از قبیل شرور موجود در جهان و معناداری گزاره‌های دینی، عقیده خداپاوران را به چالش می‌کشد و بر اساس پیش‌فرض الحاد، مسئولیت ارائه دلیل را بر دوش آنها می‌گذارد. اما او نسبت به ملحدان نیز موضع مشابهی می‌گیرد و از این‌رو خود را نه خداپاور می‌داند و نه ملحد ایجابی؛ او موضع خویش را "الحاد سلبی" می‌نامد. از همین‌رو می‌توان باور او را در دوره الحاد موقتی دانست؛ در نتیجه با آگاهی از اکتشافات جدید، به‌ویژه در حوزه ژنتیک، او براساس اصل دلیل خویش اعلام می‌کند که به خدا باور یافته است. اما مخالفان فلو بیشتر از روی تعصب می‌کوشند رویگردانی او را از الحاد، ناشی از کبر سن، ضعف حافظه و نقص دانش جلوه دهند. در این مقاله ضمن اشاره به تفکر اساسی فلو در دو دوره الحاد و خداپاوری، به نقد و بررسی آرای مخالفان می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که چرخش فلو با اصول اساسی او در تعارض نبوده است.

واژگان کلیدی

آنتونی فلو، الحادگرایی، تغییر عقیده، خداپاوری، دلیل، ملحد ایجابی، ملحد سلبی.

۱. مقدمه

آنتونی گاررارد نیوتون فلو^۱، فیلسوف تحلیلی مشهور، در سال ۱۹۲۳ در لندن متولد شد. چیزی که شاید کمی عجیب به نظر برسد این است که وی در خانواده‌ای مذهبی متولد شد و در مدرسه‌ای مذهبی تحصیل کرد. در حقیقت، پدر او مبلغی مسیحی بود. با این‌همه فلو در ۱۵ سالگی باور به خدا را کنار گذاشت. کناره‌گیری از دین و حتی باور نداشتن به وجود خدا برای فلو، محصول اعتقاد وی به وجود نوعی ناسازگاری میان شرور موجود در عالم و وجود خداوند مهربان و قادر مطلق بود. او تا ۸۱ سالگی بر این باور بود، اما در ژانویه سال ۲۰۰۴، پس از ۶۶ سال تلاش برای انکار خدا، در میان حیرت همگان اعلام کرد که با توجه به اسناد و شواهد علمی چند دهه اخیر، به وجود خدا، باور پیدا کرده است. فلو اظهار کرد که DNA به‌عنوان نمونه‌ای از پیچیدگی‌های شگفت‌انگیز موجود در عالم، به‌خوبی از وجود یک هوش برتر حکایت می‌کند. او پس از سال‌ها مخالفت، اعلام کرد که اکنون مانند ارسطو به غایت‌مندی موجودات باور دارد و معتقد است که برهان غایت‌مندی به‌خوبی ما را به سمت باور به امر الوهی رهنمون می‌کند.

فلو در فاصله نیم قرن، ۳۰ جلد کتاب و مقاله در موضوعات مختلف فلسفی منتشر کرد. در حقیقت وی «بیش از ۵۰ سال، فعالیت‌هایی در حوزه پژوهش زبانی، تاریخی، سیاسی، اجتماعی، اخلاق و خداشناسی داشت. طرفداری وی از آزادی، پشتیبانی از تجارت آزاد، انسان‌گرایی الحادگونه و دفاع از حق خودکشی بر خط‌مشی عمومی تأثیر داشته است. برون‌داد گسترده‌ی وی در زمینه‌های متفاوت، او را به فیلسوف مشهور، اهل مباحثه و محبوبی مبدل ساخت» (شوگ، ۲۰۱۰: ۸۰۶). با این حال در میان همه فعالیت‌ها و آثار فلو، آنهایی که به مسئله خدا مربوط می‌شوند، شهرت بیشتری دارند و خود وی نیز بیشتر در اثر فعالیت در این حوزه به شهرت رسید.

1. Antony Flew.

در میان آثار دوره اول زندگی فلو (دوره الحاد) سه اثر به‌عنوان مهم‌ترین فعالیت‌های وی با توجه روبه‌رو شده‌اند: مقاله کوتاه اما جنجال‌برانگیز «الهیات و ابطال‌پذیری»^۱ که در سال ۱۹۵۰ ارائه شد؛ کتاب خدا و فلسفه^۲ که در سال ۱۹۶۶ به‌چاپ رسید و مقاله «پیش‌فرض الحاد»^۳ که بعدها در قالب کتابی با عنوان خدا، آزادی و فناپذیری^۴ انتشار یافت. فلو در دوره دوم زندگی خود (دوره خداباوری) تنها اثر خویش با عنوان «خدا هست»^۵ را در سال ۲۰۰۷ با هدف شرح چگونگی تغییر عقیده خود به‌رشته تحریر در آورد. از آنجا که هدف ما در این نوشتار بررسی و سنجش حقیقت‌گذر فلو از الحاد به خداباوری است، ابتدا نگاهی به محتوای این آثار می‌اندازیم و سپس به‌منظور دستیابی به نتیجه مناسب، انتقادات و اعتراض‌های مطرح شده به تغییر عقیده فلو و پاسخ‌های وی را بررسی می‌کنیم.

۲. مسئله شر و معناداری گزاره‌های دینی

همان‌طور که اشاره شد، فلو در ۱۵ سالگی ایمان به ارث رسیده از پدر را کنار گذاشت و به الحاد روی آورد. او برای گرایش خویش به الحاد در آن دوران، دو دلیل ذکر می‌کند: یکی مسئله شر که به‌عقیده وی، به انکار وجود خدای مهربان و قادر مطلق منجر می‌شود و دیگری ضعف راه حل «اختیار» که مسئولیت خلق شرور را از دوش خداوند بر نمی‌دارد (فلو، ۲۰۰۷: ۲۴). اگرچه فلو پس از رویگردانی از الحاد، از این دو دلیل با عنوان لجاجت‌های جوانی یاد می‌کند، اما آثار این دو مسئله در تمام دوره الحاد زندگی وی مشهود است. فلو در مقاله «الهیات و ابطال‌پذیری» که در سال ۱۹۵۰ منتشر کرد، با طرح مسئله شرور و ربط آن با معناداری گزاره‌های دینی، عقیده خداباوران را به چالش می‌کشد. این مقاله با

1. Theology and Falsification.
2. God and Philosophy.
3. Presumption of Atheism.
4. God, Freedom and Immortality.
5. There is a God.

آوردن مثالی از مقاله مشهور جان ویزدوم^۱ با عنوان «خدایان»^۲ آغاز می‌شود. اگرچه خود ویزدوم از طرح این مثال مقصود دیگری را دنبال می‌کرد، هدف فلو به چالش کشیدن معناداری گزاره‌های دینی است. روزی دو جست‌وجوگر در جنگلی به زمینی مسطح می‌رسند که در آن گل‌ها و علف‌های فراوانی روئیده بود. یکی از جست‌وجوگران می‌گوید باید باغبانی باشد که از این سرزمین مراقبت کند؛ دیگری به مخالفت برمی‌خیزد و می‌گوید باغبانی وجود ندارد. آنان برای اثبات ادعایشان چادری برپا می‌کنند و به کشیک دادن مشغول می‌شوند. اما با گذشت زمان باغبانی رؤیت نمی‌شود. شاید آن یک باغبان نامرئی است. بنابراین به دور باغ حصار از سیم خاردار می‌کشند و با اتصال آن به جریان الکتریسیته و همچنین با به‌کارگیری سگ‌های تیز شامه به انتظار می‌نشینند، زیرا به یاد داشتند که چگونه مرد نامرئی اچ.جی. ولز^۳ اگرچه دیده نمی‌شد، لمس می‌شد و بو داشت. ولی هیچ اثری از ورود کسی به محوطه یافت نشد و هیچ تغییری در سیم‌های خاردار مشاهده نکردند. سگ‌های تیز شامه هم اصلاً پارس نکردند. اما فرد معتقد هنوز مجاب نشد و گفت قطعاً باغبانی وجود دارد که نامرئی، لمس‌ناشدنی و غیرحساس به شوک‌های الکتریکی است. باغبانی که شامه، آن را در نمی‌یابد و صدایی ایجاد نمی‌کند، باغبانی که پنهانی می‌آید و به باغی که به آن عشق می‌ورزد، سر می‌زند. شکاک سرانجام با ناامیدی می‌گوید: اما از اصل حکم تو چه چیزی باقی مانده است؟ انصافاً چیزی که تو آن را باغبان نامرئی، لمس‌ناشدنی، ابداً دست‌نیافتنی و متفاوت با یک باغبان تصورپذیر و حتی متفاوت از نبود هیچ باغبانی می‌نامی، چیست؟ (فلو، ۱۹۵۰)

در مثال مذکور، فردی که به‌وجود باغبان باور دارد، آن‌قدر به حکم اولیه خود قید می‌افزاید و آن را توجیه می‌کند که می‌توان گفت دیگر از آن حکم چیزی باقی نمی‌ماند و

1. John Wisdom.

2. Gods.

۳. هربرت جورج ولز (H.G Wells) روزنامه‌نگار، جامعه‌شناس، تاریخ‌نگار و نویسنده انگلیسی که در اواخر سده نوزده و اوایل سده بیستم می‌زیست و رمان‌های علمی-تخیلی او شهرت دارند.

معنای خود را از دست می‌دهد. به عقیده فلو «با افزودن قید، ممکن است حکمی حاصل شود که دیگر هیچ سازگاری با حکم اولیه نداشته باشد. فرد ممکن است به تدریج و بدون اینکه متوجه باشد، حکم خویش را به کلی نابود کند. بنابراین یک فرضیه شاید با افزودن هزاران قید از بین برود» (همان). فلو معتقد است که خداپاوران در مورد گزاره‌های دینی چنین رفتار می‌کنند.

فلو در این مقاله با تأکید بر مسئله شرور موجود در جهان، مدعی است خداپاوران می‌کوشند نشان دهند که این شرور، تعارضی با باورهای دینی ندارند، اما تلاش آنها در نهایت به بی‌معنایی ادعاهایشان منتهی می‌شود. او یادآوری می‌کند که ادعاهای خداپاوران، از قبیل اینکه «خدا همچون پدری که فرزندانش را دوست دارد، به ما عشق می‌ورزد»، «خدا مدبر است» و مانند آن را نمی‌توان حکم نامید، چراکه لازمه اینکه گفتاری حکم باشد، این است که فرض ناسازگاری را در مقابل خود داشته باشد. به عقیده وی از طریق فهم معنای مخالف یک گفتار می‌توان به معنای آن گفتار دست یافت. زیرا یک گفتار برای حکم بودن، باید بالضرورة معادل انکار نفی آن باشد. به عبارت دیگر نفی غیر الف در واقع معادل با الف است. چیزی که مقابل یک حکم محسوب می‌شود، در واقع بخشی از (یا کل) معنای نفی آن حکم است. بنابراین دانستن معنای نفی یک حکم به مثابه دانستن معنای همان حکم است. حال اگر چیزی وجود ندارد که حکم مفروض آن را رد کند، پس چیزی هم وجود ندارد که آن را اثبات کند و در نتیجه حقیقتاً یک حکم نیست (همان). به عبارتی، گزاره‌های دینی با افزودن قیود از سوی خداپاوران آنقدر ساییده می‌شوند که از قالب حکم خارج خواهند شد و در وضعیتی قرار می‌گیرند که هیچ چیز سبب ابطال آنها نشود.

فلو دیدگاه خویش را با طرح مثالی روشن می‌کند. «وقتی فردی به ما می‌گوید خدا مانند پدری که فرزندانش را دوست دارد، به ما عشق می‌ورزد، ما قوت قلب می‌گیریم. اما از طرفی می‌بینیم که بچه‌ای در اثر سرطان حنجره در حال مرگ است. پدر زمینی بچه، برای کمک به او خودش را به این در و آن در می‌زند، اما پدر آسمانی او نگرانی خاصی را بروز نمی‌دهد.

در اینجا، فرد خدا‌باور برای اینکه نشان دهد واقعاً خدا ما را دوست دارد، چند قید به حکم اولیه اضافه می‌کند؛ مثلاً اینکه «عشق خدا مانند عشق انسانی نیست» یا احتمالاً آن عشق مرموزی است. این قیدها به ما کمک می‌کنند تا بار دیگر وجود رنج‌ها را با این حکم که «خدا ما را دوست دارد» سازگار بدانیم. ما دوباره قوت قلب می‌گیریم. اما ممکن است بعدها سؤال کنیم: اطمینان به عشق خدا، وقتی به آن قید بیفزاییم، چه ضمانت و ارزشی می‌تواند داشته باشد؟» (همان). در حقیقت فلو معتقد است، اگر بگوییم خدا ما را دوست دارد، آنگاه باید پرسیم که این ادعا چه چیزی را نقض می‌کند. به‌طور آشکار، وجود درد و رنج ناقض این ادعاست. خدا‌باوران به ما می‌گویند، با افزودن قیود، این پدیده‌ها با وجود و عشق خدا سازگار می‌شوند، اما آنگاه این سؤال مطرح می‌شود که چرا نباید خیلی ساده نتیجه بگیریم که خدا ما را دوست ندارد. فلو اضافه می‌کند، به‌نظر می‌رسد که خدا‌باوران اجازه نمی‌دهند که هیچ چیزی مخالف این ادعا باشد که خدا ما را دوست دارد و این یعنی هیچ چیز در مقابل آن ادعا نیست، و اگر این ادعا چیزی را رد نمی‌کند، پس چیزی را نیز اثبات نمی‌کند. این همان مرگ به‌وسیلهٔ افزودن هزاران قید است (فلو، ۲۰۰۷: ۴۳-۴۴).

ابتکار فلو در طرح این مقاله، توجه بسیاری را به‌خود جلب کرد و پس از آن در طول سال‌های طولانی، پاسخ‌های فراوانی به آن داده شد؛ در نتیجهٔ این پاسخ‌ها^۱ و همچنین پژوهش‌های بعدی فلو، عقیدهٔ وی در مورد اینکه شر به‌عنوان مانعی جدی برای باور به خداست، تغییر کرد و او پذیرفت که مسئلهٔ شرور مسئلهٔ لاینحلی نیست. اما با توجه به اینکه مقالهٔ «الهیات و ابطال‌پذیری» گونهٔ متفاوتی از جریان پوزیتیویسم منطقی با چاشنی ابطال‌پذیری پوپری است، همواره انتقادهایی به این جریان و به‌طور کلی اصل تحقیق‌پذیری و اصول منشعب از آن وارد است که به‌نظر می‌رسد تاکنون پاسخ قانع‌کننده‌ای به آن داده نشده است. آیا خود این اصل برای معنادار بودن تحلیلی است یا تحقیق‌پذیر؟ در صورت تحلیلی

۱. از جملهٔ پاسخ‌ها می‌توان به پاسخ هیر و میچل اشاره کرد. فلو بعدها اظهار کرد که پاسخ میچل در اندیشهٔ وی مؤثر بوده است. ر.ک. پلنتینگا و دیگران، آلبین (۱۳۷۴)، کلام فلسفی، ابراهیم سلطانی و احمد نراقی: ۷۸ - ۹۳.

بودن با مشکل همانگویی (توتولوژی) مواجه می‌شویم، و در صورتی که تحقیق‌پذیر است برای اثبات آن به تجربه نیازمندیم، حال آنکه تجربه ای وجود ندارد تا ما را در اثبات آن اصل یاری کند. پس این سؤال باقی می‌ماند: اصلی که معیار معناداری و بی‌معنایی گزاره‌هاست خود چگونه معنادار محسوب می‌شود؟

۳. ناسازگاری در مفهوم خدا

فلو در خدا و فلسفه، اثر مهم دیگر خود در دوره الحاد، به چند موضوع مهم می‌پردازد که از آن میان، تلاش او برای نشان دادن وجود ناسازگاری در مفهوم خدا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. فلو با تأکید بر اینکه انسان گاهی بدون درک درستی از مفهوم یک چیز، آن را به راحتی به کار می‌بندد، تأکید می‌کند که هرگونه تحقیق در باب وجود خدا، باید از بررسی مفهوم خدا آغاز شود. به عقیده وی، پرسش‌هایی در باب خدا وجود دارند که ناتوانی در پاسخ به آنها به معنای تأیید وجود ناسازگاری در مفهوم خداست.

- خدا چگونه باید تشخیص یابد؟

- عبارات ایجابی که با عباراتی سلبی همچون غیر جسمانی در تناقض هستند، چگونه

برای توصیف خدا به کار می‌روند؟

- ناسازگاری میان صفات خدا و برخی حقایق انکارناپذیر چگونه توجیه می‌شود؟ (مثلاً

شروع در جهان با وجود خدای قادر مطلق چگونه سازگار است؟)

فلو در مورد مسئله اول اشاره می‌کند که اگر خدا فاعلیت و خالقیت داشته باشد، چنانکه

متکلمان و مؤمنان معتقدند، پس دست‌کم باید وجود مستقل قابل ارجاعی داشته باشد و در

این صورت باید بتوان آن موجود را تشخیص داد و از آن سخن گفت و اگر کسی بگوید که

این از نوع موجود منحصر به فردی است که امکان سخن درباره او اساساً وجود ندارد، باز

مشکل عدم امکان شناخت، و به تبع آن نبود پیدا می‌شود. در مسئله دوم فلو می‌پرسد،

چگونه صفاتی که به طور بارز ویژگی‌های بشری دارند، بر خدایی که هم غیر جسمانی است و

هم غیر بشری، حمل می‌شوند و چگونه می‌توان به تشابه و تناظر معناشناختی آن دو اعتقاد

داشت. در زمینه مسئله سوم نیز، فلو در بحث حمل صفات بر خدا دو موضوع را از یکدیگر تفکیک می‌کند: یکی عدم سازگاری مفاهیم و مضامین صفات با یکدیگر، و دیگری عدم سازگاری آن مفاهیم با برخی حقایق و واقعیت‌های عالم خارج. در مورد اخیر می‌توان به تعارض آشکار میان اعتقاد به قدرت مطلقه خدا در خلقت و خالقیت از یک سو و قدرت و اراده اختیاری انسان در سرپیچی و عدم تبعیت از مشیت و اراده خداوند از سوی دیگر اشاره کرد (حسینی، ۱۳۹۰: ۱۴-۱۶).

به نظر می‌رسد که فلو در اینجا تا حدودی غیرمنصفانه با موضوع برخورد کرده است. چرا که وی از اینکه نمی‌توان در مورد خدا همانند دیگر موجودات معرفت حاصل کرد و نمی‌توان به راحتی برای وی تشخیص قائل شد، نتیجه می‌گیرد که احتمالاً خدا وجود ندارد. گویا وی تفاوت‌های موجود میان امر متعالی و امر طبیعی را نادیده گرفته است. از اینکه مؤمنان در پاسخ به چنین پرسش‌هایی ناتوانند یا برعکس به خوبی می‌توانند به آنها پاسخ دهند، نمی‌توان وجود یا نبود خدا را نتیجه گرفت؛ زیرا باید به یاد داشت که سخن گفتن در باب این امور مانند سخن گفتن در باب امور ثابتی چون ریاضیات نیست. در هر حال، اگرچه فلو در دوره اول تفکر خویش معتقد بود که از یک طرف پاسخ معقولی برای این پرسش‌ها وجود ندارد و از طرف دیگر باور به خدا بدون حل این مسائل ممکن نیست، بعدها با اشاره به پاسخ‌های متفکرانی چون تریسی و لفتو یادآوری می‌کند که این پاسخ‌ها شاید راهگشا باشند و از این رو پرسش‌های مذکور مانع جدی برای باور به خدا محسوب نمی‌شوند.^۱

۴. نظم جهان

از موضوعات دیگری که فلو در خدا و فلسفه به آن اشاره می‌کند، موضوع نظم موجود در عالم و رابطه آن با وجود خداست. او در حالی که به نظم موجود اذعان دارد، تأکید می‌کند که

۱. برای آشنایی با این پاسخ‌ها ر.ک حسینی، سید حسن (۱۳۹۰)، هرکجا که دلیل ما را برد: ۱۹۵-۲۰۱.

دلیل کافی برای این وجود ندارد که این نظم را به ناظمی بیرون از جهان نسبت دهیم. وی با اشاره به محدودیت‌های این برهان، معتقد است که برای پرداختن به آن ابتدا باید کاملاً منصفانه نسبت یا عدم نسبت ادعاهای آن را با ادعاهای علوم بررسی کرد. به عقیده او تلاش برای کنار گذاشتن برهان نظم از طریق اشاره به موفقیت داروین که توانست نظم موجودات زنده را به نحو علمی تبیین کند، بی‌فایده است. زیرا این برهان لزوماً «خدای رخنه‌ها»^۱ را پیشنهاد نمی‌کند. به عبارت دیگر لازم نیست حامیانش را ملزم به ارائه چیزی در این جهان بسازد که درباره آن به نحو معقول بتوان گفت "علم هرگز نمی‌تواند بدان دست یابد!" از نظرگاه مسیحی این نابخردی تقبیح می‌شود (فلو، ۱۹۸۸: ۵۲-۵۴). از این رو فلو برهان نظم را از موضع دیگری نقد قرار می‌کند.

فلو می‌گوید، وقتی توماس آکویناس در باب نظم طبیعت سخن می‌گوید، برای او در مورد میزان نظم، ابهامی وجود ندارد و در هر حال نظم موجود ناظمی را اثبات می‌کند. به عقیده مؤمنان قول به اینکه نظم طبیعت حاکی از چیزی نباشد و صرفاً متعلق به خود جهان باشد، سخنی نارواست. در نظر خداپاوران منشأ نظم جهان را باید بیرون از آن جست؛ این موضعی است که به اعتقاد فلو به لحاظ روانی از قبل در ذهن خداپاوران نهادینه شده و از این رو به این اشتباه منجر شده است که مسئولیت ارائه دلیل بر دوش طبیعت‌گرایان است، در صورتی که کاملاً برعکس، این مسئولیت بر عهده خداپاوران است. زیرا اصل بر این است که ویژگی نظم اشیا و جهان، در خود آنها و متعلق به خود آنهاست، نه بیرون از آنها (همان: ۶۲-۶۳). به عقیده فلو مسلماً تأمل در چشم انسان یا تک‌سلولی‌های زنده، آدمی را شگفت‌زده می‌کند. این امور هرچند مهیج هستند، هیچ شاهکاری از محدودیت‌ها و استعداد‌های مادی نیست که دلیل مناسبی برای وجود قادر مطلق باشد (همان: ۵۶). از این رو بهتر است تا زمانی که دلیل قانع‌کننده‌تری یافت نکرده‌ایم در جهان باقی بمانیم و برای تبیین نظم آن به دنبال سرچشمه و ناظمی بیرون از آن نباشیم. در نظر وی «این نشان از بدفهمی است که بخواهیم

1. Gaps.

نظم موجود را به یک ناظم نسبت دهیم. در حقیقت، اصرار بر وجود ناظمی که مسئول نظم موجود در جهان است، توسل به یکی از آن راه‌حلهایی است که صرفاً خیال ما را از تأمل در مورد جهان راحت می‌کند. وقتی می‌توانیم جهان را به‌عنوان امری نهایی در نظر بگیریم که نظم آن متعلق به خودش است، چه دلیلی دارد که آن را به علتی بیرون از آن نسبت دهیم» (همان: ۶۸).

فلو اگرچه برهان نظم را نقد می‌کند، در مقام فیلسوف متعصبی نیست؛ او با احتیاط سخن می‌گوید و امید به یافتن دلایل قانع‌کننده‌تر در بیان او آشکار است. «نتیجه می‌گیریم که نظم در جهان به‌خودی خود نشان‌دهنده هیچ تلاشی برای شناساندن یک ناظم نیست، مگر اینکه زمانی دلایل قوی‌تری در جای دیگری یافت شود» (همان). از همین‌رو وی پس از باور به خدا اعلام می‌کند که بنیان‌های مناسبی برای پرسش‌های مطرح شده در کتاب خدا و فلسفه یافت و با تکیه بر اسناد و شواهد علمی، به این نتیجه رسیده است که پیچیدگی و نظم موجود در جهان دلیل مناسبی برای وجود یک ذهن برتر به‌شمار می‌آید.

۵. پیش‌فرض الحاد

«پیش‌فرض الحاد» عنوان مقاله‌ای است که بعدها در سال ۱۹۷۶ در کتابی با عنوان «خدا، آزادی و فناپذیری» انتشار یافت. فلو در این مقاله، پیش‌فرض الحاد را شبیه به پیش‌فرض برائت می‌داند. یعنی همان‌طور که در اصل یا پیش‌فرض برائت، مسئولیت ارائه دلیل بر عهده شاکی است، در پیش‌فرض الحاد نیز مسئولیت ارائه دلیل بر دوش خدا باور است. «پیش‌فرض الحاد من شبیه به پیش‌فرض برائت در قانون انگلیس است. چیزی که من می‌خواهم بررسی کنم، این باور است که بحث در باب وجود خدا به شایستگی باید از پیش‌فرض الحاد آغاز گردد و در آن مسئولیت ارائه دلیل باید بر دوش خدا باور باشد» (فلو، ۱۹۷۲).

مقصود از اینکه مسئولیت ارائه دلیل بر دوش خدا باوران است، این نیست که ما باید ملحد باشیم. فلو متذکر می‌شود که هیچ‌یک از این دو طرف را موضع عقلانی نمی‌داند و در

پیش فرض الحاد از واژه ملحد معنای دیگری اراده می‌کند. در اینجا واژه الحاد^۱ در معنای غیرمتعارف به کار می‌رود، زیرا در معنای متعارف، ملحد به فردی اشاره دارد که مدعی است موجودی با عنوان خدا وجود ندارد و حال آنکه در اینجا واژه مذکور صرفاً به کسی اطلاق می‌شود که یک خدا باور نیست. بنابراین وی واژه «ملحد ایجابی»^۲ را برای اولی و «ملحد سلبی»^۳ را برای دومی به کار می‌برد (همان). معنای جدیدی که فلو برای واژه ملحد وضع می‌کند در حقیقت نشانگر مقصود او برای اظهار بی‌طرفی در میان نزاع خدا باوران و منکران وجود خداست و نباید مترادف با واژه لادری^۴ تلقی شود. به عقیده وی لادری کسی است که گزاره «خدا وجود دارد» را می‌پذیرد و اکنون در زمینه درستی یا نادرستی آن اظهار بی‌اطلاعی می‌کند. در حقیقت فرد لادری قبل از هرچیز، به وجود خدا و اینکه مفهوم معقولی از او دارد، اذعان می‌کند، به طوری که این مفهوم، خواه در واقع کاربرد داشته باشد یا خیر، از حیث نظری مفید است؛ درحالی که پیش فرض الحاد خواهان آن است که بحث در باب وجود خدا به مسیر خاصی هدایت شود و از منظر خاصی مورد توجه قرار گیرد، به این معنا که مسئولیت ارائه دلیل را به دو دلیل بر دوش خدا باور می‌گذارد: نخست برای اینکه از مفهومی دفاع کند که از خدا ارائه داده است و دوم به این علت که دلیل مناسبی برای باور به این موضوع فراهم کند که مفهوم خدا در واقع دارای مصداق است (همان).

فلو اشاره می‌کند که پیش فرض الحاد هیچ اتهامی را به خدا باوران یا ملحدان روا نمی‌داند، بلکه تنها یک روش است که فرد با اتخاذ آن می‌تواند در مورد درستی یا نادرستی دلایل ارائه شده، به قضاوت بنشیند. «پیش فرض الحاد در میان نزاع (خدا باوران و منکران خدا) بی‌طرف است و به عنوان چارچوب روشمند معینی است که هیچ فرض جوهری (ذاتی) را به وجود نمی‌آورد» (همان). او معتقد است که اصل یا پیش فرض براءت شاید راهنمای خوبی برای

1. Atheism.
2. Negative Atheist.
3. Positive Atheist.
4. Agnostic.

بحث ما باشد، چراکه به عنوان یک خط‌مشی، با فرض اینکه همه بی‌گناه هستند مگر اینکه خلافش ثابت شود، مسئولیت ارائه دلیل را بر دوش شاکی می‌گذارد. پذیرفتن پیش‌فرض الحاد نیز پذیرفتن یک خط‌مشی است؛ خط‌مشی‌ای که از وجود خدا و اینکه آیا واژه خدا در واقع دارای مصداق است یا نه، بحث می‌کند و در آن مسئولیت ارائه دلیل را بر دوش خدا باور می‌گذارد. خط‌مشی اتخاذ شده در پیش‌فرض الحاد مبتنی بر هدفی است که آن «معرفت» است. فلو تصریح می‌کند که معرفت با باور صحیح تفاوت دارد. هر معرفتی باور صحیح را در بر می‌گیرد، اما هر باور صحیحی معرفت را در بر نمی‌گیرد. او با تأکید بر اینکه ما باید در مسیر معرفت قرار بگیریم، یادآوری می‌کند تا وقتی که دلیل کافی برای وجود خدا یافت نکرده‌ایم، موضع عقلانی، ملحد سلبی یا لادری بودن است (همان).

مقاله «پیش‌فرض الحاد» در حقیقت تلاش دیگری برای تأیید اصل پیروی از دلیل است، اصلی که به گفته خود فلو، اصل اساسی زندگی وی بوده است. او با طرح این دیدگاه در دوره الحاد زندگی خویش می‌خواهد نشان دهد که باور او باوری جزئی نیست و او همواره تابع حقیقت است. همچنین وی زمانی که نظرش را در مورد وجود خدا تغییر داد، در زمینه پیش‌فرض الحاد بر سر موضع قبلی خود استوار ماند، زیرا معتقد است «بافرض وجود دلایل مناسب برای باور به خدا، خدا باوران نیز با اعتقاد به آن هیچ گناه فلسفی را مرتکب نشده‌اند! پیش‌فرض الحاد، در بهترین حالت، نقطه شروعی روش‌شناسانه است و نه یک نتیجه‌گیری هستی‌شناسانه» (فلو، ۲۰۰۷: ۵۶). مباحثی که فلو در اینجا مطرح می‌کند از جهتی مثبت، و نقطه قوت اندیشه او محسوب می‌شود و از جهتی منفی و نقطه ضعف. نقطه قوت اندیشه فلو آنجاست که وی موضع ملحدان را به موازات موضع خدا باوران منطقی نمی‌داند و لزوم ارائه دلایل قوی‌تر را متذکر می‌شود. نقطه ضعف در جایی است که وی از خدا باوران و نه از ملحدان، می‌خواهد که دلایل خویش را ارائه کنند. اما اگر از نظر وی خدا باوران دارای باوری جزئی هستند و از این رو باید برای باور خویش دلایلی پذیرفتنی ارائه کنند، باور ملحدان نیز در جزمیت چیزی از باور خدا باوران کم ندارد. بنابراین با توجه به اینکه فلو الحاد سلبی را

(که به‌زعم وی با هر دو موضع خدا‌باوران و ملحدان متفاوت است) معقول می‌داند، باید نسبت به ملحدان نیز همان موضعی را بگیرد که نسبت به موحدان می‌گیرد. شاید بتوان سخن او را چنین اصلاح کرد که «وقتی سخن از وجود خدا به‌میان آورده می‌شود، مسئولیت ارائه دلیل بر دوش آنهایی است که باوری جزمی دارند»، حال ایشان خدا‌باور باشند یا ملحد فرقی نمی‌کند.

۶. خدا‌باوری با تکیه بر اسناد و شواهد علمی

فلو با اعلام رسمی باور به وجود خدا، مدعی است باور جدید وی بر پایه اسناد و شواهد علمی شکل گرفته است. او در این مورد به پیشرفت‌های جدید علمی در دو دهه اخیر اشاره و اذعان می‌کند که شگفتی‌های حاصل از این دستاوردها، او را تحت تأثیر قرار داده‌اند، تا آنجا که بر پایه همین شواهد و با اتکا به روشی فلسفی، دیدگاه گذشته خویش را رها کرده و به وجود خدا باور پیدا کرده است.

فلو با اشاره به اینکه در طول زندگی خویش همواره سعی کرده است پیرو دلیل باشد، تأکید می‌کند که نباید بگذاریم فرضیه‌هایمان قبل از اینکه چیزی را ادراک کنیم، نحوه دیدن شواهد را برایمان تعیین کنند. به این معنا که نباید چون خیال می‌کنیم که خدا وجود ندارد، اگر شواهدی دال بر وجود خدا یافتیم، آن شواهد را به‌گونه گمراه‌کننده‌ای تفسیر کنیم. به عبارت دیگر، «ما به‌جای اینکه اجازه دهیم، فرضیه‌های پیش ادراکی ما نحوه دیدن شواهد را برایمان تعیین کنند، باید بگذاریم شواهد فرضیه‌های ما را شکل دهند» (فلو، ۱۳۹۰: ۱۴۰).

در حقیقت خدا‌باوری فلو از پژوهش در طبیعت شروع شده است. خدای او همان خدایی است که ارسطو آن را توصیف می‌کرد. فلو در مصاحبه‌ای که در سال ۲۰۰۵ با گری هابرماس^۱ داشت، با اذعان به اینکه به خدای ارسطو ایمان پیدا کرده است، در توضیح چگونگی تغییر عقیده‌اش می‌گوید:

1. Gary Habermas.

به نظر می‌رسد، دلیل به نفع خدایی که از نگاه ارسطویی دارای قدرت و علم است، اکنون بسیار قوی‌تر از پیش است. آکویناس نیز مطالب مربوط به پنج راهی را که امیدوارانه برای وجود خدا اقامه کرده بود، از ارسطو گرفته است. تلقی آکویناس این بود که این راه‌ها - اگر اصلاً چیزی را اثبات کنند- برای اثبات وجود خدای مبتنی بر وحی و مکاشفه مسیحی عقلاً کافی‌اند ... اما به نظر من، از وجود خدای ارسطو نمی‌توان چیزی درباره رفتار انسان استنتاج کرد (عبداللهی، ۱۳۸۴: ۲۹۴).

آکویناس از ایده ارسطو بهره می‌گیرد تا بتواند وجود خدای مبتنی بر وحی را که به بندگان خویش عنایت دارد، اثبات کند؛ اما فلو اصلاً چنین استفاده‌ای از ایده ارسطو نکرد. خدای ارسطو که اکنون خدای فلو هم هست، فقط خلق کرده است و به هیچ نظام و حیانی وابسته نیست، یا دست کم در نظر فلو هیچ دلیلی وجود ندارد که باور داشته باشیم چنین نظام و حیانی وجود دارد. ارسطو در نظام غایی خود که در آن خدا را «فکرِ فکر» در نظر می‌گیرد، هیچ نظریه‌ای درباره آفرینش الهی یا مشیت و عنایت الهی ندارد. به عبارتی هیچ دلیلی وجود ندارد که بگوییم ارسطو هرگز خدا یا محرک اول را معبود به‌شمار آورده باشد، چه رسد به اینکه او را وجودی دانسته باشد که در پیشگاهش نماز باید گزارد (کاپلستون، ۱۳۶۲: ۴۳۱-۴۳۲). همان‌طور که گفته شد فلو نیز معتقد است دلیلی وجود ندارد که به یک نظام و حیانی باور داشته باشیم. او به روشنی می‌گوید: «من به خدای هیچ نظام و حیانی باور پیدا نکرده‌ام، اگرچه آماده پذیرفتن آن هستم» (عبداللهی، ۱۳۸۴: ۲۹۴). بنابراین می‌توان گفت که فلو یک خدا باور طبیعی/عقلانی^۱ است، نه یک خدا باور به معنای متعارف آن، یعنی تئیس^۲. وی از میان استدلال‌های مهم وجود خدا، از قبیل استدلال‌های جهان‌شناختی، غایت‌شناختی، اخلاقی و وجودشناختی، تنها استدلال غایت‌شناختی را واقعاً تأثیرگذار می‌داند و در حقیقت همین استدلال است که او را به درک خدای ارسطویی رهنمون کرده است. فلو با اشاره به

1. Deist.
2. Theist.

یافته‌های جدیدی که طی ۵۰ سال پژوهش در زمینه DNA حاصل شده، مدعی است بر اساس آنها می‌توان برهان نظم جدیدی برای تبیین وجود خدا اقامه کرد. به عقیده وی این یافته‌ها مؤید دیدگاه ارسطویی است.

فلو در کتاب «خدا هست» در توضیح چگونگی تغییر عقیده خویش، به سه پرسش مهم اشاره می‌کند که پاسخ به آنها به منزله مجوز ورود به صف خدا باوران طبیعی/عقلانی است. پرسش اول که فکورترین دانشمندان را به تعجب واداشته، این است که قوانین طبیعت از کجا آمده‌اند؟ پرسش دوم برای همه بدیهی است: حیات به‌عنوان یک پدیدار [زنده و غایت‌مند] چگونه از غیرزنده نشأت گرفته است؟ و مسئله سوم مشکلی است که فیلسوفان بر عهده کیهان‌شناسان می‌گذارند: جهان، که ما از آن تمام امور فیزیکی را اراده می‌کنیم، چگونه به وجود آمده است؟ (فلو، ۲۰۰۷: ۹۱).

فلو در پاسخ به پرسش اول یادآوری می‌کند که قوانین طبیعت به‌خوبی از وجود یک طراح حکایت می‌کند. وی در تأیید سخن خود به تفصیل به آرای اندیشمندان بزرگ معاصر اشاره می‌کند که آنان نیز از وجود یک هوش برتر سخن گفته‌اند. به عقیده اینشتین، هرکس که به‌طور جدی به علم اشتغال دارد، متقاعد می‌شود که قوانین طبیعت نشان از وجود روحی دارد که بسیار عظیم‌تر از روح انسان است، روحی که ما با قوای بسیار محدود خویش باید در برابر آن احساس خضوع کنیم. علاوه بر اینشتین، بزرگانی چون ماکس پلانک^۱، ورنر هایزنبرگ^۲ و اروین شرودینگر^۳، از نیاکان نظریه فیزیک کوانتوم نیز اظهارات مشابهی را مطرح کرده‌اند (همان: ۱۰۲-۱۰۳). چارلز داروین، طراح نظریه تکامل انواع نیز (که اغلب، ملحدان به نظر او استناد می‌کنند) به وجود علت اولی اذعان دارد و خود را شایسته خدا باور بودن می‌داند. «عقل به من حکم می‌کند که تصور این جهان بی‌کران و شگفت‌انگیز، به همراه انسان با توانمندی‌هایش برای جست‌وجوی گذشته‌ها و آینده‌های دوردست، به‌عنوان تصادف و

1. Max Planck.
2. Werner Heisenberg.
3. Erwin Schrodinger.

ضرورت کور بسیار مشکل یا تقریباً محال است. بنابراین وقتی فکر می‌کنم، احساس می‌کنم که ناگزیرم به جست‌وجوی یک علت اولی بپردازم که واجد ذهن هوشمندی است که تا حدودی شبیه به ذهن انسان است؛ از این‌رو سزاوار است که من یک خدا باور^۱ نامیده شوم» (همان: ۱۰۶).

در پاسخ به پرسش دوم، فلو تحت تأثیر اکتشافات جدیدی که در زمینه DNA حاصل شده بود، پیدایش نشانه‌های حیاتی را از ماده فاقد حیات نمی‌پذیرد. وی در ۱۴ ژوئن سال ۲۰۰۵ در مجله لس‌آنجلس تایمز اعلام می‌کند «من دریافته‌ام که پاسخی برای این سؤال که چگونه اولین نشانه حیاتی از ماده غیرزنده ناشی شده و آنگاه در پیچیده‌ترین شکل خلقت توسعه یافته است، وجود ندارد» (یحیی، ۲۰۰۵). وی در توضیح سخن خویش به آرای کارل ووز^۲، یکی از صاحب‌نظران حوزه پیدایش حیات، اشاره می‌کند: امروزه امور مربوط به کدگذاری، مکانیزم و تحول ژن‌ها به حوزه مستقلی از پژوهش تبدیل شده است. این باور که ویژگی ژن، مثل تکرار آن، تابع برخی اصول اساسی فیزیکی باشد، منسوخ است. این ویژگی نه تنها تابع هیچ اصل فیزیکی نیست، بلکه خود وجود کد نیز یک راز است. قواعد کدگذاری معلومند، اما این قواعد هیچ سرنخی در خصوص وجود کد و اینکه چرا مکانیزم انتقال این گونه است در اختیار ما قرار نمی‌دهد. در نتیجه کارل ووز با صراحت می‌پذیرد که ما درباره منشأ چنین نظامی هیچ نمی‌دانیم (فلو، ۲۰۰۷: ۱۲۸). پل داویز^۳ نیز همین مسئله را پررنگ‌تر مطرح می‌کند. به عقیده او بیشتر نظریه‌های مربوط به منشأ حیات بر شیمی زیست تأکید کرده‌اند، در صورتی که حیات چیزی بیش از واکنش‌های شیمیایی صرف است. اطلاعات ژنتیکی از نوع اطلاعاتی نیست که در ترمودینامیک و مکانیک آماری یافت می‌شود؛ آنها از اطلاعات سمانتیک یا معناشناختی تشکیل شده‌اند. حال مسئله این است که این اطلاعات دارای معنا یا سمانتیک، چگونه از مجموعه‌ای از مولکول‌های فاقد ذهن که در

1. Theist.
2. Carl Woese.
3. Paul Davies.

معرض نیروهای کور و بی‌هدفند، ناشی می‌شوند؟ (همان: ۱۲۸-۱۲۹). فلو نیز، موافق با متفکران مذکور، می‌پذیرد که به‌راحتی نمی‌توان گفت که این پدیدهٔ پیچیده و شگفت‌انگیز از ماده ناشی شده است. از آنجا که کشفیات علمی جدید نیز به چنین نتیجه‌ای نرسیده‌اند پس باید خلاف آن را محتمل‌تر دانست. بنابراین او نتیجه می‌گیرد که باور به وجود هوش برتر، بهترین گزینه است.

دربارهٔ مسئلهٔ سوم، یعنی پیدایش جهان هستی، فلو معتقد است که نظریهٔ انفجار بزرگ^۱ همهٔ معادلات پیشین را به‌هم ریخته است. به‌عقیدهٔ او، اگر جهان آغازی داشته باشد، پس بدیهی و تقریباً اجتناب‌ناپذیر است که بتوان از چیزی که این آغاز را به‌وجود آورده است، سؤال کرد؛ و این امر متمایل به تأیید عقیدهٔ خداباوران است که ادعا می‌کنند جهان توسط خدا خلق شده است (فلو، ۱۳۹۰: ۱۸۵). نظریهٔ انفجار بزرگ که مقبولیت عام یافته است و اهمیت شایان توجهی دارد، بر اصل پویایی جهان و غایت‌مندی آن استوار است. این نظریه که در تحول فلو تأثیر بسزایی داشت، از طریق کشف بزرگ هابل^۲ در قرن بیستم تقویت شد مبنی بر اینکه جهان یک موجود جاودانه، ایستا و غیرمتحول نیست، و معادلات اینشتین نیز آن را تأیید کرد (ویلیام کرول، ۱۳۸۲: ۶۴ - ۶۵).

۷. منتقدان و رویگردانی فلو از الحاد

پیش از این اشاره شد که الحادگرایان در مقابل چرخش آنتونی فلو که در حقیقت ضربهٔ سختی بر پیکرهٔ باورهایشان وارد کرده بود، ساکت نشستند. پس از انتشار خبر خداباوری فلو، دیری نگذشت که فضای مباحثه، پر شد از واکنش ملحدانی که چرخش فلو از الحاد به خداباوری را بی‌اهمیت قلمداد می‌کردند و به هر نحوی به آن می‌تاختند. این انتقادها را می‌توان به‌طور کلی ذیل سه دسته قرار داد. برخی ادعا می‌کردند که فلو تحت تأثیر کبر سن، گرفتار ترس از ورود احتمالی به جهان پس از مرگ شده و وجود خدا را پذیرفته است؛

1. Big Bang.
2. Hubble.

عده‌ای فلو را ملحد پیر و زودباوری معرفی کردند که در اثر کهولت سن دچار ضعف قوای ذهنی شده و توسط مسیحیان مورد بهره‌برداری قرار گرفته است و برخی نیز با این ادعا که علم فلو ناقص است، او را به دقیق نبودن در پژوهش‌هایش متهم کردند.

الف) کبر سن و ترس از آخرت

ریچارد داکینز^۱، زیست‌شناس و ملحد مشهور، با اشاره به سن فلو، تغییر عقیده وی را به سخره می‌گیرد و در پاورقی کتاب پرفروش خود به نام «توهم خدا»^۲ می‌نویسد: «نمونه مشابه و امروزی تغییر عقیده پر سر و صدا را می‌توان در مورد آنتونی فلو مشاهده کرد، فیلسوفی که در سنین پیری اعلام کرد که به نوعی از الهیات باور پیدا کرده است (و اظهارات وی با آب و تاب فراوان در اینترنت منعکس شد). از سوی دیگر، راسل فیلسوف بزرگی بود. راسل برنده جایزه نوبل بود. شاید تغییر عقیده فلو هم به دریافت جایزه تمپلتون^۳ ختم شود (داکینز، ۲۰۰۶: ۸۲).

روی آبراهام وارگیس^۴، همکار فلو در نگارش کتاب «خدا هست» در پاسخ به داکینز می‌گوید: اینکه داکینز از راسل به عنوان فیلسوفی بزرگ یاد می‌کند و آنگاه فلو را در مقابل او قرار می‌دهد، گستاخی کودکانه‌ای است. گویا داکینز نمی‌تواند درک کند که تغییر عقیده بر پایه شواهد، ربطی به سن و میزان شهرت ندارد. او به جای توجه به استدلال فلو، به سن او اشاره می‌کند؛ به وضوح این یک مغالطه است (فلو، ۲۰۰۷: XVII-XX). فلو نیز در پاسخ به آنهایی که تغییر عقیده وی را ناشی از ترس از ورود قریب‌الوقوع به جهان پس از مرگ می‌دانستند، یادآوری می‌کند که او اگرچه وجود خدا را پذیرفته است، در مورد جهان پس از مرگ بر سر موضع گذشته خویش باقی است و به آن اعتقادی ندارد (همان: ۲). بنابراین همین که فلو با صراحت بر عقیده خویش مبنی بر عدم اعتقاد به جهان آخرت و باقی نماندن

1. Richard Dawkins.
2. The God Delusion.
3. Templeton.
4. Roy Abraham Varghese.

نفس پس از مرگ تأکید می‌کند، دلیلی بر نادرستی ادعای فوق است، مگر اینکه او را دروغگو بدانیم و کلامش را قابل اعتنا ندانیم که این نیز بی‌انصافی و خارج از اخلاق علمی است. از این رو مرتبط کردن تغییر عقیده وی با کهولت سن و ترس از ورود به جهان آخرت وجهی ندارد؛

ب) بهره‌برداری مسیحیان از فلو

این انتقاد با انتشار مقاله‌ای با نام «چرخش یک ملحد»^۱ نوشته مارک اوپنهایمر^۲ نویسنده آمریکایی (که درست پس از چاپ کتاب خدا هست فلو انتشار یافت) مطرح شد. اوپنهایمر با اشاره به اینکه فلو از ضعف قوای ذهنی رنج می‌برد، سعی دارد تا رویگردانی وی را از الحاد بی‌اعتبار جلوه دهد؛ تا آنجا که ادعا می‌کند کتاب خدا هست، اثر فلو نیست و نظر واقعی وی را انعکاس نداده است.

به عقیده اوپنهایمر، روی آبراهام وارگیس، همکار فلو در نگارش کتاب خدا هست، سال‌ها بود که فلو را به لحاظ ذهنی و مالی پشتیبانی می‌کرد. از آنجا که وارگیس می‌دانست فلو در حال رسیدن به این نتیجه است که تبیین طبیعی برای منشأ جهان وجود ندارد، در طول ۲۰ سال آشنایی با وی، مکتوبات خداشناسانه زیادی برای وی ارسال می‌کرده است. همچنین اوپنهایمر اشاره می‌کند، در حالی که وارگیس و گروهی از متفکران خدا‌باور همچون جرالدر شرودر^۳، نویسنده کتاب علم خدا و جان هالدن^۴ و دیگران، در حال تشویق فلو به سوی خدا‌باوری بودند، یک ملحد از آمریکا در حال مبارزه با آنها بود. ریچارد کاریر^۵، دانشجوی دکتری تاریخ باستان، با ارسال مکتوبات خود در مورد علم معاصر، قصد داشت به فلو نشان

1. The Turning Of A Atheist.

2. Mark Oppenheimer.

3. Gerald Schroeder.

4. The Science of God.

5. John Haldane.

6. Richard Carrier.

دهد که علم، باور جدید وی را تأیید نمی‌کند. او همچنین نظرهای شرودر را (که تأثیر فراوانی در تحول فلو داشته است) نقد می‌کند (اوپنهاایمر، ۲۰۰۷: ۳۸-۴۰). اوپنهاایمر می‌گوید، کاریر موفق شد فلو را به آغوش ملحدان بازگرداند و فلو اظهار کرد که از اعتماد به شرودر و وارگیس پشیمان و آماده است که آنها را تکذیب کند. در نتیجه او بار دیگر با ملحدان همراه شد، اما این همراهی خیلی دوام نداشت. دو سال بعد، دیگر خبری از تردیدهای فلو نبود. او دوباره از سوی دوستان خداپاورش تجدیدنپرو شده بود و در کتاب جدیدش دوباره به سخنان شرور، هالدن و وارگیس ارجاع می‌داد (همان: ۴۰).

اوپنهاایمر با اشاره به ملاقاتی که با فلو در شهر ریدینگ^۱ داشته است، به توصیف منزل او می‌پردازد که احتمالاً فاقد اینترنت بوده و در نتیجه وی در آن دوره ارتباط مؤثری با جهان نداشته است. وی مدعی است در مورد کتاب و دانشمندانی که فلو در کتاب خدا هست به سخن ایشان ارجاع داده است، چندین سؤال می‌پرسد، ولی فلو به دلیل ضعف حافظه قادر به پاسخ و یادآوری آنها نبود (همان: ۴۱). همچنین اوپنهاایمر می‌گوید قبل از آنکه بخواهم مؤدبانه از او در مورد کتاب اخیرش خدا هست سؤال کنم، فلو گفت: حقیقتاً آن کار وارگیس است... او کتاب را به من نشان داد و من گفتم خوب است. من برای نوشتن چنین کتابی خیلی پیر هستم (همان). در واقع اوپنهاایمر با طرح این مطالب می‌خواهد نتیجه بگیرد که فلو برای تغییر عقیده و نگارش کتاب خدا هست بسیار پیر بوده است. ریشه این تغییر را باید در همان ۲۰ سال پیش جست‌وجو کرد که برخی مسیحیان، ملحدی را یافتند که تصور می‌کردند می‌توانند او را برای همراه شدن با خود متقاعد کنند. بنابراین رویگردانی فلو از الحاد و اعلام آن را در مصاحبه مذکور باید نوعی فرصت‌طلبی و بهره‌برداری دوستان مسیحی وی تلقی کرد، نه نتیجه یک عمر تلاش و تحقیق عقلانی. اوپنهاایمر علاوه بر نقصان حافظه، زودبآوری و ساده‌لوحی فلو را از عوامل دیگر رویگردانی وی می‌داند. او با اشاره به لطف فراوان وارگیس و مهربانی فراوان مسیحیان به فلو، تغییر عقیده او را بدون پشتوانه علمی می‌داند.

1. Reading.

به نظر می‌رسد انتقاد فوق برخاسته از عصبانیت حاصل از شکست و تعصب بیجاست، زیرا در یادداشت‌های پیشین فلو نیز اظهاراتی وجود دارد که حاکی از تسلیم تدریجی وی در برابر آیات و نشانه‌های الهی است. به‌علاوه همان‌طور که وارگیس در پاسخ به اوپنهاایمر، خطاب به مجله نیویورک تایمز می‌نویسد: «اولین خبر خوب این است که فلو زنده است و به لحاظ جسمی و ذهنی مشکلی ندارد» (گرایز، ۲۰۱۰: ۳۳). بنابراین خود می‌تواند گواه خود باشد. وی همچنین مدعی است قسمت‌های اساسی کتاب حاصل ترکیب نوشته‌های منتشر شده و منتشر نشده آنتونی فلو، به‌علاوه مکاتبات فراوان و مصاحبه‌های متعدد با وی است. فلو حداقل ۱۰ نسخه را ویرایش و تصحیح کرده و پسندیده بود. به‌علاوه مارک تاوبر^۱ [ناشر] نیز تأیید کرده بود که وارگیس مطالب فلو را اخذ کرده و آنها را به‌صورت قابل انتشار درآورده بود، و این کاری غیرعادی نیست (ویلیامز، ۲۰۰۹: ۲۳). فلو نیز اتهام اوپنهاایمر را بی‌پاسخ نگذاشت و با لحن تندی اظهار می‌کند: نام من بر روی آن کتاب است و آن دقیقاً عقیده مرا ارائه داده است. من تمایلی به داشتن کتابی که با نام من چاپ شده باشد و من صد درصد با آن موافق نباشم، ندارم. من ۸۴ ساله هستم و به‌کسی نیاز داشتم که آن را به قلم بیاورد، آن فرد وارگیس بود... (همان: ۲۲)؛

ج) علم ناقص

برخی از منتقدان، تغییر عقیده فلو را ناشی از علم ناقص و عدم دقت وی در پژوهش‌های علمی و خدانشناسی دانسته‌اند. از جمله این منتقدان می‌توان به کنس گرایز^۲، و مقاله وی با عنوان «آنتونی فلو» اشاره کرد. او به‌منظور نشان دادن تناقض در اظهارات فلو، به استدلال وی در کتاب خدا هست در باب نظم جهان، پیچیدگی DNA و... به‌عنوان دلایل پذیرفتنی برای پذیرش یک هوش برتر اشاره می‌کند و آن را با یک پاراگراف از کتاب خدا و فلسفه مقایسه می‌کند که فلو در اینجا مدعی است شگفتی‌های طبیعت اگرچه مهیج به نظر می‌رسند، هیچ

1. Mark Tauber.
2. Kenneth Grubbs.

شاهکاری نیستند و دلیل مناسبی برای پی بردن به قادر مطلق محسوب نمی شوند. حال از آن زمان تاکنون چه چیزی تغییر کرده است که فلو در این اثر، نظم را دلیلی بر وجود خدا می داند؟ آیا پیچیدگی، پیچیده تر شده است؟ اگر پیچیدگی دلیل نامناسبی برای وجود خداست، درجه پیچیدگی چه اهمیتی دارد؟ (گرابز، ۲۰۱۰: ۳۵)

فلو همچنین با اشاره به وزن الکترون ها، سرعت نور و... نتیجه می گیرد که جهان تصادفی نیست و تنها تبیین رضایت بخش، پذیرش یک ذهن هوشمند نامتناهی است. اما به عقیده گرابز این منطق به عنوان یک استدلال شکست خورده است، زیرا لازمه آن این است که فقدان معرفت را به عنوان معرفت و فقدان دلیل را به عنوان دلیل بپذیریم. این کار در واقع تکیه بر نادانی است. این نوعی سفسطه است که بگوییم چون نمی توانیم نادرستی X را اثبات کنیم، پس X صادق است؛ یا عدم توانایی برای انکار X برهانی است برای X. این استدلال نامعتبر است (همان). به نظر می رسد که سخن گرابز مبنی بر اینکه فلو چون نتوانست ثابت کند که خدا نیست به خدا روی آورد، از بی دقتی و تاحدودی بدفهمی او ناشی می شود. آیا برای کسی که خود را پیرو دلیل می داند، همینکه نتواند دلیلی برای انکار چیزی پیدا کند، خود نمی تواند دلیلی باشد برای اینکه حداقل آن را تا زمانی که به دلیلی برای ردش دست نیافته است، انکار نکند؟ اگر کسی مطابق این اصل رفتار کرد، آیا به نوعی مطابق دلیل رفتار نکرده است؟ بنابراین به فرض اینکه فلو به علت فقدان دلیل برای انکار خدا، به خدا باور یافته باشد، باز هم دچار تناقض نشده و مطابق اصل خود رفتار کرده است. به علاوه او دقیقاً به این دلیل خدا باور شد که به دلایلی دست یافت که پرسش های پیشین وی را پاسخ می داد. به علاوه همان طور که جنکینز^۱ اشاره می کند گرابز صرفاً مدعی است که دلایل علمی فلو قانع کننده نیستند؛ اما خود نمی گوید که چه دلایلی باید آورده شود تا قانع کننده باشد؟ به عبارت دیگر گرابز قبل از هر بحثی در باب وجود خدا، باید مشخص کند که از نظر او حقیقتاً دلیل پذیرفتنی برای وجود خدا چیست؟ (جنکینز، ۲۰۱۱: ۱۱).

1. Jenkins.

انتقاد دیگری از سوی استنجر مطرح شده است. ویکتور جی. استنجر^۱ پروفیسور بازنشسته فیزیک و نجوم دانشگاه هاوایی، در سال ۲۰۰۵ مقاله‌ای با عنوان «علم ناقص فلو» نوشت و در آن تغییر عقیده فلو را بدون پشتوانه علمی اعلام کرد. وی معتقد است شکل‌گیری تفکر فلو در رویگردانی از الحاد بسیار متأثر از آرای جرالد شرودر است. از این‌رو وی می‌کوشد تا استدلال‌های شرودر را در کتاب «علم خدا» به چالش بکشد و از این طریق، مبانی تغییر عقیده فلو را سست نشان دهد. شرودر در این کتاب و آثار دیگرش می‌خواهد کتاب مقدس را با علم جدید آشتی دهد و فلو نیز تحت تأثیر وی اعلام می‌کند که فهم کیهان‌شناختی رایج از تاریخ جهان در سفر پیدایش آمده است. اما به عقیده استنجر پیش‌بینی‌های کتاب مقدس و استدلال‌های شرودر با حدس‌های علمی معاصر متفاوت است. از این‌رو وی کتاب علم خدا را یک شعبده‌بازی زیرکانه براساس استدلال‌های مذهبی می‌خواند (استنجر، ۲۰۰۵: ۱۷).

استنجر با اشاره به نظریه چندجهانی، زندگی در جهانی که واجد نظم است را چیز عجیبی نمی‌داند و معتقد است اگر منشأ نظم جهان را هوش برتر بدانیم، به‌ناچار باید سلسله‌ای نامتناهی از طراحان هوشمند را در نظر بگیریم که هرکدام از دیگری برتر و پیچیده‌تر رفتار می‌کنند. به عقیده وی، وقتی می‌توانیم تبیین جهان را در درون آن بیابیم، چه دلیلی دارد به‌سراغ این سلسله نامتناهی برویم (همان). در نتیجه خود وی می‌کوشد تا نظم موجود در جهان را بر اساس قوانین طبیعی تبیین کند و از اینکه فلو از درک کاستی‌های برهان تدبیر هوشمندانه عاجز است، اظهار شگفتی می‌کند. فلو ایرادهای استنجر و همفکرانش را نیز بی‌پاسخ نمی‌گذارد و در آخرین اثر خویش یعنی خدا هست به تفصیل به آنها می‌پردازد. به عقیده وی حتی اگر به نظریه چندجهانی هم باور داشته باشیم، باز باید برای این پرسش که قانون حاکم بر این جهان‌ها از کجا آمده‌اند، پاسخ در خوری داشته باشیم. تنها تبیین مناسب در این مسئله، پذیرش عقل و تدبیر الهی است (حسینی، ۱۳۹۰: ۱۷۱).

1. Victor J. Stenger.

۸. الحادگرایی مُرده است

اگرچه مخالفان تغییر گرایش فلو کوشیدند تا به هر نحوی که ممکن است رویگردانی او را از الحاد بی‌رنگ و غیرعلمی جلوه دهند، فلو خود اعلام می‌کند که چرخش وی حاصل ۲۰ سال پژوهش در حوزه خدانشناسی است. با وجود ادعای مخالفان، فلو در کمال سلامت ذهنی مخالفت خویش را با نظریه تصادف در زمینه منشأ جهان اعلام می‌کند و می‌گوید: هر ساله کشفیات بیشتری در مورد هوش ذاتی حیات صورت می‌گیرد. بر این اساس احتمال اینکه سوپ^۱ شیمیایی شاید به‌طور افسانه‌ای کد ژنتیکی تولید کند، بسیار ضعیف است. برای من آشکار شد که تمایز میان حیات و عدم حیات، خدانشناسانه است و نه شیمیایی (ویلیامز، ۲۰۰۹: ۲۳-۲۴). وی با اشاره به ادعای دو فیلسوف برجسته، یعنی آنتونی کنی^۲، فیلسوف لادری آمریکایی و توماس نیگل^۳ فیلسوف ملحد انگلیسی، مبنی بر عجز داکینز در مواجهه با سه مسئله عمده مربوط به صدق عقلانی وجود خدا، می‌گوید: همین‌ها اموری بودند که مرا به پذیرش وجود خدا هدایت کردند: قوانین طبیعت، حیات با نظام خدانشناسانه و وجود جهان (همان).

در هر حال فلو در کتاب خدا هست به شواهد مختلفی برای اثبات باور خویش به خدا اشاره می‌کند؛ اما ظاهراً ملحدان متعصب، همانند خداپاوران متعصب، هرگاه در پاسخ به مسئله‌ای در می‌مانند، می‌کوشند تا به هر نحو ممکن، باور خویش را توجیه کنند. وقتی نوبت به ارائه دلیل می‌رسد هیچ‌یک از طرفین به‌روشنی بیان نمی‌کنند که چه دلیلی برای وجود خدا شایسته است. بنابراین ظاهراً ماهیت دلیل برای خدا، یکی از موانع اصلی بحث میان این دو گروه است.

1. Soup.
2. Anthony Kenny.
3. Thomas Nagel.

جنکینز با اشاره به دو نوع دلیل برای باور یا احتمال وجود خدا، یکی از طریق طبیعت و دیگری به واسطه امور ماوراء طبیعت و انحصار دلایل در این دو، متذکر می‌شود که شکاکان و مخالفان وجود خدا، هر دو نوع دلیل را رد می‌کنند، اما خود به روشنی بیان نمی‌کنند که دلیل خودشان چیست یا به عبارت دیگر چه دلیلی برای اثبات وجود خدا مناسب است. اگر آنها از آوردن دلیل طفره برونند، دیگر جایی برای بحث باقی نمی‌ماند. آنها نمی‌توانند بگویند که ما تنها پذیرفته‌ایم که معتقد نباشیم. در این صورت آنها بازی خشنی را آغاز کرده‌اند و در واقع هر نوع دلیلی را که شاید آنها را قانع کند، حتی دلایل علمی را به نحو پیشینی مختومه اعلام کرده‌اند. با این حساب آنها چگونه به خدا باور می‌یابند؟ آیا تنها در صورتی که خدا مستقیماً با آنها سخن بگوید یا خود را بر آنها ظاهر کند؟ شکاک با اختیار این موضع در وضعیتی قرار می‌گیرد که عدم باور او را نمی‌توان بررسی کرد؛ و این موضع‌گیری چندان علمی نیست (جنکینز، ۲۰۱۱: ۱۲).

به هر حال فلو در دوران کمال زندگی خویش با اعلام حقیقتی که هرچند دیر به آن دست یافته بود، نشان داد که از هرگونه تعصبی دور و هنوز پیرو اصل اساسی دوره جوانی خویش، یعنی دلیل است. او پس از خداباوری با صراحت اظهار می‌کند که «کتاب خدا و فلسفه به تاریخ پیوسته و اثری مهجور به‌شمار می‌رود» (عبداللهی، ۱۳۸۴: ۲۹۵). برای حصول اطمینان بیشتر درباره تغییر عقیده فلو، نامه‌ای برای فیلسوف مشهور گری هابرماس (که از دوستان نزدیک فلو بود) ارسال و از نظر وی درباره رویگردانی فلو سؤال شد. هابرماس در پاسخ گفت:

تصور می‌کنم اینکه فیلسوف ملحد، آنتونی فلو، الحاد خویش را رها کرد و در حدود سال ۲۰۰۴ به‌نوعی از خداباوری روی آورد، به‌خوبی واضح است. تا جایی که من می‌دانم، او هرگز هیچ دین خاصی را نپذیرفت و هرگز مسیحی نشد؛ اما به وجود خدا باور پیدا کرد. من و او در این مورد خیلی بحث کردیم و او دو دلیل اصلی برای رها کردن الحاد خویش ذکر کرد: ۱. برهان‌های متافیزیکی ارسطویی برای منشأ جهان و ۲. دلایل اخیر از «هوش برتر».

برای مثال، او در مورد دوم، نوشته‌های مایکل بهه^۱ [شیمی دان آمریکایی و مدافع تدبیر هوشمندانه] مانند «جعبه سیاه داروین»^۲ را دلیل قدرتمندی برای وجود خدا یافت. شاید کتاب مشترک وی یعنی خدا هست را دیده باشید. در آنجا، دلایل متعدد تغییر عقیده وی ذکر شده است. امیدوارم که این برای پژوهش شما مفید باشد.

در پایان شاید اشاره به آرای برخی از متفکران درباره وضعیت الحادگرایی در سال‌های اخیر خالی از فایده نباشد. پیت.اس. ویلیامز^۳ نویسنده کتاب راهنمایی شکاک به الحادگرایی: خدا نمرده است،^۴ با تأیید پیشرفت‌های علمی اشاره شده توسط فلو، آنها را دلیلی بر کم‌رنگ شدن الحادگرایی در عصر ما می‌داند. به عقیده وی، امروزه به‌طور کلی، دلیلش هرچه باشد، نسبت به ۲۰ تا ۳۰ سال گذشته علاقه به دین در جهان غرب بیشتر شده و درصد ملحدان سرتاسر جهان کاهش یافته است. وی به سخن مک‌گریث^۵ (متکلم ایرلندی) اشاره می‌کند که معتقد است امروزه واژه «پسا الحادگرا»^۶ عمدتاً از اضمحلال الحادگرایی به‌عنوان یک جریان فکری در اروپای شرقی و روی آوردن به باور دینی در بسیاری از مناطقی حکایت می‌کند که روزگاری رسماً ملحد بودند. اما بدیهی است که پسا الحادگرایی به شرق محدود نمی‌شود و در حال تبدیل شدن به جاذبه‌ای در درون فرهنگ غربی است. الحادگرایی که زمانی به‌عنوان دوران پرشور فرهنگ غربی محسوب می‌شد، امروزه به‌عنوان حلقه شرمساری گذشته کاملاً بی‌اعتبار شده است. ویلیامز می‌گوید، مایکل شرمر^۷ (دانشمند آمریکایی) نیز اظهار شگفتی می‌کند! چرا که در ابتدای سده بیستم، جامعه‌شناسان پیش‌بینی کرده بودند که در انتهای این

1. Michael Behe.

2. Darwin's Black Box.

3. Peter S Williams.

4. A Sceptic's Guide To Atheism: God is not dead!

5. McGrath.

6. Post Atheist.

7. Michael Shermer.

قرن، باور به خدا به دلیل گرایش جامعه به امور غیردینی^۱ کاهش خواهد یافت، در صورتی که خلاف آن اتفاق افتاد...؛ نه تنها آن طور که نیچه اعلام کرده بود، خدا نمرده، بلکه هیچ وقت اینقدر سرزنده نبوده است (ویلیامز، ۲۰۰۹: ۲۴).

۹. نتیجه گیری

فلو در دوران زندگی خویش با چند مسئله اساسی مواجه بود، و عدم توفیقش در یافتن پاسخ مناسبی برای آنها سبب شد تا دوره‌ای طولانی از عمر خویش را در موضع الحادگرایی سپری کند. اما از آنجا که خود را پیرو اصل اساسی "دلیل" می‌دانست، الحادگرایی او مانع آزاد اندیشی‌اش نشد. وی در همان زمان که در "الهیات و ابطال‌پذیری" از ناسازگاری شرور با اعتقاد به خدای قادر و مهربان سخن می‌گوید، از نظریه میچل به‌عنوان پاسخ شایان توجهی به آن مقاله یاد می‌کند. در خدا و فلسفه هم اگرچه مفهوم خدا را ناسازگار می‌داند، اما در خدا هست نشان می‌دهد که به توجیه پذیرفتنی برای آن دست یافته است. فلو در هر دو دوره الحاد و خداباوری، خود را ملزم به رعایت اصل پیش‌فرض الحاد می‌داند و در دوره خداباوری باور دارد که دلایل قانع‌کننده‌ای برای عقیده خویش اقامه کرده است.

نکته حائز اهمیت در تفکر فلو این است که او در دوره الحاد، باورش موقتی بود، از این رو هنگامی که در خدا و فلسفه مدعی می‌شود که نظم موجود در جهان به‌خودی خود حاکی از هیچ تلاشی برای معرفی یک ناظم نیست، سخن خود را قید می‌زند و می‌گوید: مگر اینکه زمانی دلایل قوی‌تری در جای دیگر یافت شود. او در دوره الحاد، الحادگرایی را صرفاً محتمل‌تر می‌دانست و از این رو با دستیابی به کشفیات و پژوهش‌های چند دهه اخیر، نظر خویش را به سوی خداباوری معطوف داشت. به‌علاوه، فلو هیچ‌گاه در موضع ملحد ایجابی

1. Secularization.

(به معنای کسی که معتقد است خدا وجود ندارد) نبوده است. او ملحدی سلبی بود، به این معنا که با تأکید بر پیروی از دلیل، مسئولیت ارائه دلیل را بر دوش خدا باوران می گذاشت. او اگرچه در "الهیات و ابطال پذیری" گزاره‌های دینی را از لحاظ معناداری به چالش می کشاند، اما هیچ گاه مدعی نیست که آن گزاره‌ها بی معنا هستند. در خدا و فلسفه نیز یادآوری می کند که فعلاً دلیل قانع کننده‌ای برای پذیرفتن خدا وجود ندارد، بلکه دلیل برای الحادگرایی قوی تر است، اما در هر حال آمادگی پذیرش دلیل قانع کننده تر را دارد. او همچنین در "پیش فرض الحاد" اشاره می کند که در جایگاه بی طرفی قرار دارد و به سمتی گرایش خواهد داشت که دلیل او را به آن سمت هدایت می کند.

به هر تقدیر، جهان در آستانه سده بیست و یک شاهد پیشرفت‌های شگفت‌انگیزی در حوزه علوم طبیعی بود، پیشرفت‌هایی که برهان نظم را قوت بخشید و متفکرانی چون فلو را ناچار به اذعان به وجود خدا کرد. این عوامل دست به دست هم دادند تا تاریخ شاهد رویداد بزرگ تغییر عقیده ملحد پیر باشد و با درگذشت وی در ۸ آوریل ۲۰۱۰، او را به عنوان یک خدا باور در دل خویش ثبت کند.



منابع

۱. پلتنینگا و دیگران، آلوین (۱۳۷۴)، کلام فلسفی، ترجمه ابراهیم سلطانی و احمد نراقی، تهران، موسسه فرهنگی صراط.
۲. حسینی، سید حسن (۱۳۹۰)، هرکجا که دلیل ما را برد، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۳. عبداللهی، محمد علی (۱۳۸۴)، هجرت از الحاد به خدا/باوری، نقد و نظر، سال نهم، شماره سوم و چهارم: ۲۷۹-۳۱۲.
۴. کاپلستون، فردریک (۱۳۶۲)، تاریخ فلسفه، سید جلال‌الدین مجتبوی، جلد اول، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
۵. کرول، ویلیام (۱۳۸۲)، کیهان‌شناسی هاکینگ و ابن‌سینا، ترجمه پیروز فطورچی، نامه علم و دین، ۲۱-۲۴، پاییز ۱۳۸۲ تا تابستان ۱۳۸۳: ۶۳-۸۸.
6. Dawkins, Richard (2006), *The God Delusion*, New York: Bantam Press.
7. Flew, Antony (2007), *Whit Roy Abraham Varghese, There is A God*, New York: HarperCollins.
8. Flew, Antony (1988), *God: A Critical Enquiry*, New York: Open Court Pub. Co, second edition; Reprint of *God and Philosophy* (1966).
9. ————— (1955), *Theology and Falsification*, available in http://www.politik-salon.de/files/theory_of_falsification.pdf.
10. ————— (1972), *The Presumption of Atheism*, available in <http://commonsenseatheism.com/wp-content/uploads/2009/09/Flew-The-Presumption-of-Atheism.pdf>.
11. Grubbs, Kenneth (2010), *Antony Flew*, *Skeptic*, vol. 16, number 1; Academic Research Library. Pp. 32-35
12. Hull, Richard T (2005), *Flew*, in *Dictionary of Modern American Philosophers*, Volume 1, Shook R (ed), Thoemmes Continuum, The University of Michigan.
13. Jenkins, Dan (2011), *Antony Flew and Evidence for God*, *Skeptic*, vol. 16, number 2; Academic Research Library, pp. 11-12
14. Oppenheimer, Mark (2007), *The Turning Of an Atheist*, *New York times Magazine*; Nov 4; Academic Research Library, pp. 36-41
15. Stenger, Victor J (2005), *Flew's Flawed Science*, *Free Inquiry*, vol. 25, number. 2; Academic Research Library, pp. 17-18.

16. Williams, Peter S (2009), *A Sceptic's Guide To Atheism :God is not dead*, Colorado Springs, Co: PaternosterPress.
17. Yahya, Harun (2005), *The Scientific World is Turning to God*, Los Angeles Times, Jan 14 th.

